

واکاوی گفتمان عدالت در فلسفه سیاسی عصر جهانی شدن

دکتر حسن شمسینی غیاثوند^۱ - راضیه هاشمی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۹

چکیده:

عدالت یکی از مهمترین محورها و نمادهای مفهومی فلسفه سیاسی غرب از ابتدا تاکنون بشمار می‌آید، ولی این مفهوم در سیر تاریخی خود بخصوص در سده بیستم با تحولات معنایی خاصی مواجه بوده است، چرا که همانند سایر مفاهیم علوم اجتماعی تحت تاثیر دو متغیر زمان و مکان است. در واقع می‌توان گفت که سرمشق‌های فکری عدالت در سده بیستم تحول یافت، چرا که سده بیستم با تحولات شگرفی در عرصه‌های معرفتی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و در واقع با بحران‌هایی در لیبرالیسم، سرمایه داری، تکنولوژی و... مواجه شد. این تحولات باعث شکل‌گیری معانی و نظریه‌هایی جدیدی در عدالت همچون قراردادگرایی رالزی، اختیارگرایی نوزیک، مساوات طلبی دورکین، توهم‌گرایی پست مدرنیستی، وضعیت خودجوشی هایک و... شد. در این تئوری‌ها بر مفاهیمی و اصولی همچون لزوم تعادل آزادی با عدالت، ارزش‌گرایی، وداع با عدالت دولت محور، افول نگرش سیستمی به عدالت، تاکید بر حوزه عمومی عدالت یا دموکراسی اجتماعی تاکید می‌شود. نوشتار حاضر تلاش دارد این مهم را واکاوی نماید.

واژگان کلیدی: گفتمان عدالت، فلسفه سیاسی غرب، عصر جهانی شدن

- استادیار و عضو هیئت علمی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران

shamsini_h@yahoo.com

- دانش آموخته کارشناسی ارشد، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران

r_hashemi85@yahoo.com

مقدمه:

عدالت یکی از مفاهیم اساسی زندگی بشری و یکی از مهمترین مفاهیم فلسفه سیاسی بوده است، چرا که هدف اساسی فلسفه سیاسی پاسخگویی و تبیین مسایل محوری زندگی همچون سعادت و چگونگی تحقق اخلاق در جامعه بوده است، و به همین دلیل فلاسفه سیاسی به عدالت بعنوان یکی از بنیادهای اساسی ارزش‌های انسانی پرداخته‌اند. با این توضیح که تلاش‌ها و کوشش‌های انسان‌ها و از سوی دیگر دولت‌ها و نظام‌های سیاسی در تحقق والاترین ارزش‌های انسانی و فضیلت‌های انسانی است که در این میان عدالت و آزادی بیش از سایر ارزش‌ها مورد تأکید قرار گرفته. با توجه به این که با تحقق و یا تثبیت عدالت و آزادی است که بسیاری از ارزش‌ها عینیت می‌یابند و از سویی دیگر بسیاری از جنبه‌های عدالت و آزادی با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی شکل می‌گیرد و همچنین بسیاری از مسائل اساسی فلسفه سیاسی به اخلاق و فضیلت‌های بشری باز می‌گردد بالطبع فلسفه سیاسی به عدالت، آزادی، برابری توجه خاصی نشان داده است از زمان تأسیس فلسفه سیاسی تاکنون تمامی تلاش‌های فلاسفه سیاسی از افلاطون تاکنون در جهت پاسخ‌گویی و چگونگی تحقق این ارزش‌های عدالت، برابری و آزادی بوده در واقع علی‌رغم تغییر در نوع بررسی‌ها چگونگی تحقق آنها اصل فلسفه سیاسی یا موضوعات فلسفه سیاسی تغییری نیافته است. بدیهی است که چنان تغییری نمی‌توانسته صورت گیرد چرا که فلسفه سیاسی با انسان سرو کار دارد و در صدد پاسخ‌گویی به مهمترین سوالات بشری است که در این میان بالاترین و گرانبهارترین ارزش از سوی اکثریت جامعه و متفکران شناخته شده است، گرچه همه انسان‌ها به اهمیت عدالت واقف هستند و یکی از خواسته‌ها و آرمان‌های بشری در تاریخ بوده از نظر عده‌ای عدالت برتر از سایر ارزش‌ها تلقی می‌شود، چرا که سایر ارزش‌ها از جمله خود آزادی با سوالات و

ابهامات بسیار زیادی مواجه است و حتی می‌توان گفت که آزادی وسیله‌ای، ابزاری جهت تحقق عدالت می‌باشد چنانکه اکثریت متفکران سیاسی غرب بخصوص ایده آلیست‌ها همچون افلاطون و کانت عدالت را برتر از آزادی و برابری تلقی کردند، کانت یکی از متفکران بزرگ جدید غرب علی‌رغم آنکه آزادی را حکم اول عقل می‌داند ولی معتقد است که اگر عدالت نباشد زندگی کردن به زحمتش نمی‌ارزد.

گفتار اول : تعریف از عدالت؛ نگرشی مفهومی

در زمینه عدالت باید به نکات و مسائل خاصی توجه داشت یکی از این نکات این است که چه الزامی برای تعریف عدالت وجود دارد چرا که وقتی که نگرش‌های مختلفی نسبت به مفهوم عدالت وجود دارد و تعریف جامع و واحدی نمی‌توان از مفهوم عدالت بیان کرد و از سوی دیگر متغییر زمان و مکان نقشی اساسی در تعریف عدالت دارند ضرورت‌ها و بایسته‌های عدالت چه معنایی پیدا می‌کنند؟ پاسخی که وجود دارد این است که علی‌رغم تفاوت اختلاف نظری که در مسئله عدالت وجود دارد از یک سو اتفاق نظر نیز در برخی از جنبه‌های عدالت وجود دارد، از سوی دیگر با توجه به اهمیت عدالت برای همه انسانها بالطبع لزوم تعریف از آن نیز به وجود می‌آید. نکته دیگر اینکه به هر حال هر متفکر و نویسنده‌ای در ابتدای نظریه خود باید به تعریف و ویژگی‌های عدالت از نظر خود بپردازد تا فهم آن نظریه امکان پذیر باشد و از سوی دیگر آن تئوری و ایده از انسجام منطقی برخوردار باشد. نکته دیگر اینکه چه پارامترها، متغیرها و عناصر به تعریف عدالت تأثیر گذارند؟ یکی از این عناصر ساختارها و در واقع گفتمان‌ها و گزاره‌های شکل گرفته در هر دوره تاریخی هستند چرا که هر گفتمانی نگرش‌ها و چارچوب خاصی را نیز بوجود می‌آورد. در واقع باید گفت که در هر متغیر جغرافیایی و معرفتی یا به عبارتی دیگر

جغرافیای طبیعی و جغرافیای معرفتی ساختارهایی وجود دارند که بر رویکرد هر جامعه از عدالت تاثیرگذار هستند تا زمانی که این ساختارها تغییر نکنند چارچوب اساسی تعریف عدالت نیز تغییر نخواهد یافت. یکی از دلایل تحول معنایی در اندیشه‌های غرب در سده ۱۴ و ۱۵ میلادی و همینطور یکی از دلایل متفاوت بودن نگرش‌ها به مفهوم عدالت در جهان اسلام و جهان غرب ناشی از همین ساختارهای معرفتی، فرهنگی و اقلیمی است. به هر حال عامل اساسی تاثیرگذار به تعریف عدالت ساختارها هستند ولی بجز مسئله ساختارها باید به عناصر میانی همچون مذهب متغیرهای زمانی ورود ارزش‌های جدید به یک جامعه تحولات سیاسی توجه داشت نکته دیگر در تعریف عدالت ارتباط آن با ارزش‌های دیگر می‌باشد به عبارت دیگر برای درک بهتر مفهوم عدالت باید به مفهوم مخالف آن به طور مثال ظلم توجه کرد در واقع درک مفاهیم نزدیک و مرتبت به عدالت، فهم عدالت را آسانتر خواهد کرد. باید گفت که مفاهیمی که بالذات تفسیر بردارند ایجاد اختلاف شکل می‌گیرد و هرکسی براساس عقل و برداشت خود قرائت و رویکرد جدیدی ارائه می‌دهد جالب آنجاست که بسیاری از کسانی که متهم به بی‌عدالتی، فساد اخلاق و عقیده در گذشته شده‌اند امروزه از معلمان اخلاق بشرند. اهمیت عدالت از چنان عظمتی برخوردار است که همه مردم، حاکمان و متفکران در صدد این هستند که عدالت خواه تلقی شوند و در واقع به هیچ وجه مایل به اتهام بی‌عدالتی به خود نیستند.

راسل کرک معتقد است که معنای عدالت در وهله نخست به این بستگی دارد که مطالعه کننده زن است و یا مرد و از چشم کدام جنسیت به قضیه نگاه می‌کند. آیا تعریفی عدالتی که می‌خواهیم عرضه کنیم از نقطه نظر قاضی مشهوری است و یا فقط یک همسایه و شهروند گمنام است که در مواجهه با هر فردی، وی را مسئول تمام اعمالش می‌داند. به طور خلاصه در تعریف عدالت اینگونه می‌توان گفت که فقط انسان‌ها (که

اکثریت آنها تاکنون از مردان بوده‌اند) هنجارها و قوانین عدالت را نوشته‌اند. وقتی که من شروع کردم به نوشتن کتابم تحت عنوان "ذهن محافظه کار" این نکته را کشف کردم که واژه "محافظه کاری" کلمه‌ای کلی و عمومی است که نشان دهنده اعتقادات و اعمال گروهی از مردن و زنان برجسته جامعه است که عدالت را تعریف می‌کنند. این افراد مایلند ارزش‌های دائمی را در جامعه خود تعریف و از آن پاسداری کرده و نام عدالت را بر آن بنهند. بنابراین در تعریف عدالت نباید فراموش کنیم که بخش عمده آن مربوط می‌شود به آشنایی با افرادی که بنا بر دلایلی عدالت را با توجه به اعمال و اعتقادات خود تعریف کرده‌اند. (Russell Kirk, March 4.1993) وقتی صحبت از تبیین مفاهیم است هر کدام از ما با توجه به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی خاص خود به هنگام تبیین یک مفهوم به طریق خودمان متوسط و به عقلانیت خود تکیه می‌زنیم در صورتی که در گذشته درک ما از بحث مفاهیم این بود که گویی فلاسفه گردهم می‌آیند و بحث می‌کنند تا با کند و کاو معانی و مفهومی را کشف کنند. (حسینی، ۱۳۷۸: ۲۱-۲۲) عدالت از جمله کلمه‌هایی است که در اصطلاح واژه شناسی به آنها اسم معنی می‌گویند. اسم معنی^۱ به نام‌هایی گفته می‌شود که مفهومی تصویری از آنها در ذهن وجود دارد. در مقابل اسم ذات^۲ که بر مفاهیمی اطلاق می‌شود که مبتنی بر آن می‌توان یک شیئی مادی را از طریق حواس درک کرد. تقسیم بندی دیگری که معمولا صورت می‌پذیرد عدالت به عینی و ذهنی^۳ تقسیم می‌شود. در این تقسیم بندی عدالت را باید در ردیف مفاهیم ذهنی قرار داد، چرا که به طور عینی و مشهود قابل رؤیت نیست بلکه در اثر انتزاع بخشی از پدیده اجتماعی می‌توان به آن صفت عادلانه بودن یا ناعادلانه را اطلاق کرد. به عبارت دیگر

^۱ - Abstrat noum

^۲ - Concrete noum

^۳ - Objective - subjective

اطلاق عدالت نوعی ارزش‌گذاری بر یک وضعیت و از این رو مفهومی اخلاقی است. (میرسندسی: ۴۷) همچنین باید گفت که مفاهیمی همچون عدالت در یک فرایند تاریخی شکل می‌گیرند دارای تعریفی واحد، فرازمانی، فرامکانی نیستند. علی‌رغم مطالب ذکر شده باید گفت که تعاریف مختلفی از عدالت ارائه شده است که این تعاریف کمک بسیار زیادی در جامعه و بطور کلی در سطح جامعه بشری برای درک عدالت می‌کنند با توجه به اینکه عدالت یک مفهوم اخلاقی است تمامی عواملی که در بوجود آوردن اخلاق یک جامعه تاثیر گذارند در بوجود آوردن عدالت نیز تاثیر دارند بنابراین باید گفت که تعریفی خاص و واحد از عدالت وجود ندارد هر متفکری و هر اندیشمند سیاسی نگرشی خاص نسبت به عدالت در طول تاریخ داشته است.

گفتار دوم: انواع عدالت

گرچه در فلسفه سیاسی غرب به عدالت توجه شده است ولی در هر دوره‌ای بعد خاصی از عدالت مورد تاکید قرار گرفته است چنانکه در دوره کلاسیک عدالت از بعد سیاسی و در سده بیستم عدالت اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار گرفتند. به طور کلی انواع کلی عدالت عبارتند از؛

۱- عدالت اقتصادی: برخی از شاخصه‌های این عدالت عبارتند از: برابری افراد در برخورداری از امکانات عمومی و برخورداری از مزیت‌ها و مشکلات و همین‌طور برابری در امور اولیه منظور از امور اولیه حیثیت شرافت اجتماعی است. حق برخورداری از ثروت-های عمومی تعلق گرفتن محصول تولیدی هر فرد به خود آن فرد، توازن نسبی ثروت و درآمد توزیع عادلانه آموزش و یا برابری امکانات آموزشی امنیت شغلی و اقتصادی یا

حمایت از بیکاران اشتغال برابر، شایسته سالاری، فقدان دغدغه‌های اقتصادی در بین مردم.

۲- عدالت سیاسی: دموکراسی و عدالت سیاسی، تحقق خارجی آنها موکول به تحقق ذهنی آنهاست ارسطو در بیان عدالت سیاسی بر این اعتقاد است که بین زیر دستان و بالا دستان باید بهره‌هایی، سودمندی‌هایی بصورت تصاعدی وجود داشته باشد. در واقع عدالت سیاسی تعالی میان افراد جامعه ایجاد می‌کند که اگر این تعادل وجود نداشته باشد و حاکمان بخواهند وجود آن را در جامعه ادعا کنند آن عدالت استعاره‌ای خواهند بود. (مولی، falsafeh.com) از نشانه‌های عدالت سیاسی تساوی همگان در برابر مجموع قوانین است از سویی دیگر عدالت سیاسی آنچه که اهمیت دارد رفتارها و کردارها و همین طور اخلاق‌های فردی حاکمان است. عدالت سیاسی در یک جامعه باید خود را در ساختار نظام حکومتی، نهادها، قوانین، نیروهای سیاسی و جامعه مدنی خود را نشان دهد نظام سیاسی با اتکا به نهادهایش عدالت سیاسی و آزادی انسان را ممکن می‌سازد اما عدالت سیاسی صرف به معنای تامین شکلی دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی جامعه را دچادر چالش‌های متعدد خواهد کرد این مسئله بیانگر ارتباط بین آزادی و عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی است. چنانکه آزادی بدون عدالت اجتماعی یعنی اسارت محرمان و از سوی دیگر عدالت اجتماعی بدون عدالت سیاسی به دیکتاتوری خواهد انجامید شاید بتوان گفت که عدالت سیاسی پیش شرط تحقق عدالت اجتماعی است گرچه برخی عدالت اجتماعی را پیش شرط عدالت سیاسی می‌انگارند. (دستمالچی، ۱۳۸۳) در مجموع عدالت سیاسی بیانگر تضمین برابری افراد در مقابل قانون می‌باشد.

۳- عدالت اجتماعی: اصطلاح عدالت اجتماعی در سده ۱۹ و در بین جامعه‌شناسان رایج شد گرچه در سده بیستم رواج گسترده‌ای یافت. برخی از جامعه‌شناسان معتقدند که عدالت اجتماعی همه انواع عدالت‌ها را در بر می‌گیرد ولی برخی دیگر بیانگر عدالت توزیعی است. منظور علمای اجتماعی از عدالت این بود که تمامی قواعد حاکم بر افراد را باید در وجدان عمومی جستجو کرد و مبنای قواعد حقوقی عدالت اجتماعی است. از رعایت تناسب بین حق فردی و منافع عمومی است که عدالت اجتماعی به معنی واقعی خود تامین می‌شود. عدالت اجتماعی یکی از شعارهای اصلی همه ایدئولوژی‌ها، نهضت‌ها یا مکاتب سوسیالیستی است که پیش فرض اولیه آن عبارت است از برابری همه افراد جامعه یا تصور اتمیزه شده یا تکه‌تکه‌شده‌ای از اجتماع که هیچگونه پیوند و سلسله مراتبی میان افراد تشکیل شده جامعه وجود ندارد. (بشیریه و غنی نژاد، ۱۳۷۶: ۲۷-۲۴) علی‌رغم این مسئله باید گفت که زیر بنای عدالت شعار و مقبول‌ترین و رایج‌ترین اصل اخلاقی است یعنی آنچه را که برخورد نمی‌پسندی برای دیگران نیز رومدار. نظریات مختلفی درباره عدالت اجتماعی وجود دارد که می‌توان به نظریه "استحقاقی" دیوید میلر و نوزیک و "فرصت‌های برابر" جان رالز اشاره کرد. (حسینی، ۱۳۸۷: ۴۰-۳۴)

گفتار سوم: سیر تحول معنایی عدالت

سوفسطائیان اولین کسانی‌اند که به مسئله عدالت اهمیت دادند. آنها یک نگرش منفی به عدالت داشتند و معتقد بودند که عدالت به مفهوم مطلق وجود ندارد و طبقه حاکمه با توجه به منافع خود آن را تعریف می‌کند اما از اندیشه افلاطون با توجه به انسان‌شناسی و هستی‌شناسی این متفکر بزرگ مفهوم عدالت متفاوت می‌شود و عدالت صورتی عقلانی و فلسفی پیدا می‌کند که رویکردهای شایسته محوری و استحقاقی و همینطور

مرتب و تناسب به عنوان رویکردهای اصلی به عدالت مورد تاکید قرار می‌گیرد چنانکه افلاطون می‌گوید: عدالت یعنی هر چیزی سر جای خود البته از نظر افلاطون و در یک دیدگاه اجتماعی تنها کسانی می‌توانند به عدالت برسند که در دامن فلسفه بزرگ شده باشند به همین دلیل معتقد بود که حکمرانی را به عقلاء باید سپرد. (عنایت، ۱۳۷۷: ۵۳-۵۲) از نظر ارسطو علاوه بر رویکردهایی که در نزد افلاطون بود ارسطو تقسیم بندی هشت گانه‌ای ارائه کرد که در میان این انواع هشت گانه عدالت توزیعی را برتر از همه دانست زیرا او در اساس فکر خود عدل را نه در برابری بلکه در تناسب می‌داند. (عنایت، ۱۳۷۷: ۱۱۱-۱۱۲) و اشاره دارد که پایگاه حقوق و امتیاز هرکسی در جامعه باید به اندازه توانمندی‌ها و شایستگی‌های او باشد. ارسطو با تقسیم بندی‌هایی که در زمینه عدالت دارد و آنها را به خاص و عام تقسیم می‌کند و در واقع به بسیاری از جنبه‌های عدالت تاکید می‌کند چرا که عدالت عام همه فضیلت‌ها را در بر می‌گیرد و عدالت خاص بیانگر مفهوم شایستگی است.

در دوره جدید آزادی به عنوان برترین ارزش بشری در مقابل عدالت قرار می‌گیرد و به تدریج جایگزین آن می‌شود و می‌توان گفت که اگر صحبتی، سخنی از عدالت بوده است به خاطر آزادی است چنانکه در اندیشه متفکرانی چون جان لاک، مونتسکیو هدف نهایی حکومت تبدیل شدن به آزادی است. ماکیاول تعریفی نسبی یا به طور کلی نسبت گرایي در تعریف عدالت به وجود آورد و اینکه بین عدالت و سیاست در خاج از حاکمیت ارتباطی وجود دارد نفی می‌کند. در واقع عدالت دارای اصول مشخصی در عالم واقع نیست بلکه این فضیلت‌ها، مسائل هستند کیفیت آن را مشخص می‌سازند همچنانکه اخلاقیات بر غیر اخلاقیات استوار است عدالت نیز می‌تواند بر بی عدالتی استوار باشد ماکیاول با رویکرد رئالیستی معتقد بود که صرفا با موعظه کردن نمی‌توان عدالت را ایجاد

کرد. عدالت زمانی ایجاد می‌شود که بی‌عدالتی در جامعه کاملاً به امری بی‌فایده تبدیل شود. (اشتراوس، ۱۳۷۳: ۵۰) ماکیاولی در جدا کردن سیاست از اخلاق درست به همان شیوه‌ای عمل کرد که هر علم دیگر باید خود را از نفوذ اخلاق دور نگاه دارد. (بلوم، ۱۳۷۳: ۴۴۶)

هابز همانند اندیشه کلاسیک پذیرفت که عدالت یک حق طبیعی است. از نظر وی عدالت عبارت است از تعهداتی که فرد از روی نفع طلبی به اجرای آنها رضایت داده است. از نظر جان لاک قرارداد اجتماعی یعنی رضایت دادن افراد به ایجاد جامعه سیاسی که این رضایت بیانگر بر حق بودن و عادلانه بودن حکومت است ولی سوال این است که آیا عملکردها و رفتارهای حکومت نیز به این ترتیب عادلانه می‌شود؟. هگل معتقد است آنچه که دولت می‌گوید عین عدالت است. اما کانت نگرشی وظیفه‌گرایانه به وظایف و کارکردهای دولت داشت از نظر کانت عدالت یعنی محتوای توافقی که افراد خردمند می‌بندند که توانایی‌های گوناگون آنها را در توافقتشان منعکس نمی‌سازد در واقع انگیزه عدالت اساساً انگیزه اخلاقی است نه اقتصادی و نفع طلبانه. (بشیریه، ۱۳۷۵: ۳۶) برداشت کانت از برابری اخلاقی افراد سنگ بنایی می‌شود که رالز دستورالعمل خویش در مورد برابری نسبی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، یعنی جوهر دولت رفاه لیبرال را با توجه به آن تدوین می‌کند. (بلوم، ۱۳۷۳: ۷۴۴) در دوره روشنگری تصاویر و نمایش‌های مختلفی از عدالت ارائه می‌شود به طور مثال عدالت ادموند برک عدالت اشرافی است. عدالت لاک لیبرالی و عدالت سوسیالیست‌ها به گونه‌ای رادیکالی است به گونه‌ای که هیچ وضعیت عادلانه‌ای نیست تا مورد اعتماد همگان باشد البته می‌توان گفت عدالت از حوزه فلسفه سیاسی خارج و به حوزه جامعه‌شناسی سیاسی می‌رسد. (گفتگو درباره عدالت، پاییز: ۱۳۷۳: ۱۵)

از کارل مارکس گرچه بطور مستقیم به بحث عدالت اشاره‌ای نشده است اما با توجه به برخی از مفاهیم از جمله ارزش اضافی، استثمار کارگران، تضادهای نظام سرمایه داری به گونه‌ای غیر مستقیم به بحث عدالت و برابری توجه می‌شود به طور کلی عدالت در نزد مارکسیست‌ها با توزیع ثروت، نفی مالکیت، طبقه و دولت، رهایی از نظام سرمایه داری و صنعت فرهنگی مرتبط است. سوسیالیست‌ها آزادی را در عدالت اجتماعی جستجو می‌کنند براساس سوسیالیسم علمی پرودن عدالت مفهومی مجرد نیست و در قوانین وجود دارد به گونه‌ای می‌توان گفت که عدالت سوسیالیستی در مقابل عدالت توزیعی قرار می‌گیرد. در مارکسیسم برابری و آزادی ترجیح داده می‌شود به همین دلیل سوسیال دموکراسی بر آن است که تضاد برابری و آزادی را از راه التقاط سرمایه داری و سوسیالیسم حل کند. (حقیقت، ۱۳۷۶: ۳۷۶-۳۷۴) در مجموع همه مارکسیست‌ها اعم از سوسیالیست‌های اولیه متاخر مانند فرانکفورتی‌ها، مارکسیست‌های تاریخ‌گرا مانند والرشتاین، مارکسیست‌های هگلی مانند لوکاچ و گرامشی و مارکسیسم ساختاری همانند پولانزاس و آلتوسر نگرشی جمع‌گرایانه به عدالت دارند.

یکی از مفاهیم و نگرش‌هایی که در دهه‌های اخیر نسبت به عدالت بیش از گذشته مطرح شده است عدالت انتقالی است. عدالت انتقالی؛ عدالت انتقالی و سیاست‌های تطبیقی اغلب متقاطع بوده و نقاط مشترکی دارند. به عنوان مثال، نظریه‌های زیادی در زمینه متغیرهای سیاسی، به استفاده از روش‌های تطبیقی روی آورده و روش‌های مقایسه‌ای را پیشه کرده‌اند. اصل عدالت تطبیقی متاثر از یک پارادوکس و یا ابهام عملی است: با وجود محتوای روشن سیاسی، این نکته اغلب از سوی دانشمندان علوم سیاسی مسکوت مانده است که رشته عدالت انتقالی^۱، دارای طبیعت و خصلتی بین رشته‌ای

¹ - transitional justice

است و هنجار رایج آن به خوبی تعریف نشده‌اند و موانع زیادی بر سرتعریف " قوانین پوششی " و انجام آزمایش‌های تجربی در آن وجود دارد. در مقابل، این رشته از سوی برخی دانشمندانی که در رشته‌هایی غیر از علوم سیاسی فعالند با علاقه و خشنودی زیادی مورد استقبال قرار گرفته است. آنها بر جنبه‌های حقوقی، اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و یا روانشناختی عدالت انتقالی تاکید می‌کنند.

انواع عدالت انتقالی

رشته فرعی	اهداف	روش‌ها
دادگاه (محلی، بین‌المللی، هردو و غیره)	کیفر یا پاداش	جنایی
مراجع رسمی حقیقت‌یابی، افشا و انتشار علنی یافته‌ها	یافتن حقیقت	تاریخی
اعاده و جبران خسارات، ترمیم، معذرت‌خواهی و بادآوری در مناسبت‌های گوناگون	سکنی مجدد قربانیان و تجمیع مجدد آنها	جبران و ترمیم
پاک‌سازی‌های اداری و امتحان و آزمایش و ارزیابی مجدد کارکنان سیستم اداری	به حاشیه راندن مقاماتی که همکاری‌های جدی در برقراری عدالت انجام نمی‌دهند	اداری
اصلاحات نهادینه شده، برقراری و تبلیغ رعایت حقوق فردی و سیاسی	دموکراتیک کردن بیشتر سیستم اداری	نهادی
اجرای حقوق اجتماعی اقتصادی، توزیع مجدد، اقدامات مثبت و عملی برای اصلاحات	عدالت اجتماعی اقتصادی	تقسیم مجدد

(esarini, Paola 2009. SAGE Publications. 16 May. 2010)

گفتار چهارم: رویکردها به عدالت در سده بیستم

با توجه به اینکه هرگز توافقی در مورد ماهیت عدالت وجود نداشته و هنوز هم ندارد دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه وجود دارد. همانطوری که گفته شد تاکید در اینجا بر عدالت توزیعی است که این عدالت بخش عمده و مسلط نظریات سیاسی از اواخر دهه ۶۰ را تشکیل می‌دهد. یعنی رعایت عدالت در توزیع منابع و امکانات که شامل قواعد مربوط به مالکیت، مبادله دارایی‌ها، قانون ارث، مالیات‌گیری و تنظیمات نهادهایی است که مولد ثروت یا مصرف کننده ثروت هستند.

الف) مکتب فایده گرایی: منظور از فایده خاصیتی است در هر چیزی که سبب می‌شود آن چیز نفع، مزیت، نیکی و خوشبختی به بار آورد و مانع از رخ دادن زیان، خسران و درد برای ذینفع می‌شود که نفعش مورد توجه است. اگر آن ذینفع اجتماع باشد فایده خوشبختی برای اجتماع است اما اگر ذینفع یکفرد باشد فایده آن خوشبختی برای یک فرد است. نظریه فایده گرایی از سوی متفکرانی همچون بنتام ارائه شد که بین سیاستمداران جاذبه زیادی داشت. این اصل هم ساده است و هم ظاهری علمی دارد و اساس دلبستگی و توجه هم آن چیزی است که بسیاری مغز اخلاق می‌دانند یعنی رفاه بشری. (همپتن، ۱۳۸۰: ۲۱۸-۲۱۶)

ب) قراردادگرایی؛^۱ اندیشه‌های جان رالز^۲: جان رالز با بازسازی فلسفه سیاسی در نیمه دوم سده ۲۰ نظریه عدالت خود را براساس سنت سیاسی کانت و بر مبنای قرارداد و توافقی عقلانی مطرح نمود. عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است. رالز در

^۱ - Conventionalism

^۲ - John Rawls

توضیح اهمیت یافتن تصورهای مشترکی از عدالت برای تنظیم مناسبات اجتماعی خاطر نشان می‌سازد که افراد جامعه دریافت‌های گوناگونی از عدالت و بی‌عدالتی دارند و توافقی میان آنها وجود ندارد تصور مشترک از عدالت است که در میان انسان‌هایی با هدف‌های گوناگون صلح مدنی ایجاد می‌کند؛ بنابراین تصور مشترکی از عدالت، آغاز یک نظم مطلوب برای جامعه انسانی است. رالز نخست دو اصل عدالت را به عنوان اصول اخلاقی اولیه لیبرال دموکراسی معرفی می‌کند. اولاً هر فردی که در درون یک نهاد یا تحت تأثیر آن قرار دارد، حقی مساوی نسبت به آزادی به وسیع‌ترین معنای آن دارد که در عین حال با آزادی مشابهی برای همگان سازگار باشد. ثانیاً نابرابری‌هایی که به موجب ساختار نهادها تعیین و حفظ می‌شود، دلبخواهانه و خودسرانه است مگر آنکه عقلاً بتوان انتظار داشت که به نفع همگان است و مناصبی که وابسته اینها یا مصدر آنهاست، به روی همگان باز است (بشیریه، ۱۳۷۵: ۳۹)

مفهوم وضعیت اولیه که بنای دولت رفاه رالز است، قلب و مغز نظریه او را تشکیل می‌دهد. رالز در زمینه اصول وضعیت اولیه می‌گوید؛ "نخستین اصل برابری در تعیین حقوق و تکالیف اساسی را اقتضا می‌کند و دومی مقتضای نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی است. او در فرمول اول بر این اعتقاد است که نخست اینکه هر شخص حق برابر برای برخورداری از آزادی‌های اساسی مشابه آزادی دیگران را دارد و دوم نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را باید به گونه‌ای ترتیب داد که هم به طور معقول به نفع هر فرد باشد. (بلوم، ۱۳۷۳: ۷۵۲-۷۵۱) بر طبق اصل اول عدالت رالز، می‌باید ثروت از طبقات بالا به طبقات پایین سرازیر شود و دولت به این منظور در برابر گرایش عمومی بازار به تمرکز ثروت موانعی ایجاد کند. اما بر طبق اصل دوم عدالت، اینگونه توزیع ثروت‌ها و دخالت‌های دولتی نباید از حدی فراتر رود که کارایی و تولید اقتصادی را کاهش دهد و به انگیزه

عمل افراد آسیب برساند (بشیریه، ۱۳۷۵: ۴۰) هدف اساسی جان رالز این است که در چارچوب افکار و اندیشه‌های لیبرالیسم و آزادیخواهی عدالتی بوجود بیاورد که مشکلات و چالش‌های دهه‌های اخیر جهان مدرن را و در واقع چالش‌های لیبرالیسم را برطرف کند به همین دلیل باید گفت اندیشه جان رالز در تقابل لیبرالیسم نیست در واقع این متفکر از چارچوب و بستر آزادی به عدالت می‌نگرد و تلاش دارد تا یک نوع برابری منطقی و عقلانی میان انسان‌ها ایجاد کند. برخی از پیش شرط‌های وضع قرارداد برای تحقق عدالت عبارتند از: (۱) خود را بدست حجاب جهل سپردن به نحوی که فرد فقط شخصیتی اخلاقی به حساب آید. (۲) خواستار حداکثر مقدار ممکن از خیرهای اولیه برای خود و خانواده خود شدن. (۳) دانستن اینکه شرایط عدالت در خود جامعه او اعمال خواهد شد. (۴) هر درک و فهم پیشنهادی از عدالت را تابع مقیدات مفهوم حقوق کرد. (۵) انسان‌ها با توجه به اصول مختلف درکی از عدالت را انتخاب می‌کنند که اجازه نمی‌دهد هیچ فردی فدای جمع شود. (همپتن، ۱۳۸۰: ۲۴۰-۲۴۳) در واقع رالز معتقد است که باید نظام عدالتی بوجود آید که با همه رفتار یکسان و برابری داشته باشد فارغ از اینکه انسانها از چه استعداد، نژاد، امکانات و ویژگی‌هایی برخوردارند. اندیشه‌های رالز مورد انتقادات بسیار زیادی مواجه شد. برخی از دید کاربردی نشدن یا فقدان عملیاتی شدن آن سخن گفتند، برخی دیگر از بعد جامعه شناسی به این مسئله نگاه کردند برخی دیگر دیدگاه روانشناسی رالز را مورد نقد قرار دادند. برخی دیگر از زاویه لیبرالیسم و دفاع از لیبرالیسم به انتقاد از وی پرداختند که یکی از این نظریات اختیارگرایی بود که بیشتر از سوی نئولیبرال‌ها از جمله نوزیک در کتاب آنارشی و اوتوپیا ارائه گردید. (همپتن، ۱۳۸۰: ۲۴۳-۲۵۰)

راولز و هابرماس موافقند که: اولاً؛ تمامیت ارضی ملی باید در مقابل مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، محدود شود و به عبارتی هرگاه تناقضی بین تمامیت ارضی و رعایت اصول اعلامیه جهانی جهانی حقوق بشر پیش آید، رعایت اصول حقوق بشر مرجح بر تمامیت ارضی کشورهاست. نکته دوم اینکه؛ مردم کشورهای مختلف جهان باید مجاز باشند اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر را متناسب با سنت‌های ویژه سیاسی مستقر در کشورشان تفسیر نمایند و حداقل محدودیت‌های موجود سیاسی در داخل کشورشان را رعایت نمایند. (به عنوان مثال سعی نکنند نهادهای قضایی جدیدی برای احقاق حقوق خود بر پا دارند و تلاش نمایند در چارچوب سیستم قضایی موجود اجزاء اعلامیه جهانی حقوق بشر رعایت گردد). در عین حال این دو دانشمند (راولز و هابرماس) راجع به طبیعت و ذات محدودیت‌های داخلی کشورها در اجرای اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر توافق ندارند. در اینجا هابرماس اعلام می‌دارد که محتوای اینگونه محدودیت‌ها باید مطابق با نرم‌های موجود در دموکراسی‌های لیبرال باشد این در حالی است که راولز، نتیجه‌گیری هابرماس را قبول ندارد. من اینگونه استدلال می‌کنم که این عدم توافق دو دانشمند انعکاسی از تفاوت‌های موجود در اصول لیبرالی است که آنها مایل بودند بزرگنمایی کنند و همچنین تفاوت‌های موازی است که آنها در ارزیابی‌های خود از وحدت سیاسی و آزادی اقتصادی مردم دارند. تفاوت دیدگاه‌های این دو اندیشمند، تا حدودی از حداقل نابرابری اقتصادی بین ملل مختلف تاثیر پذیرفته است. (class. cuseastbay.edu. Ingram,2008 David)

به طور کلی جان رالز مفهومی از عدالت ارایه می‌کند که همان نظریه آشنای قرار داد اجتماعی لاک، روسو و کانت را تعمیم داده را به سطح بالاتری از انتزاع بکشاند. هدف رالز از ارایه راهی زنده‌تر در برابر آموزه‌های فایده‌گرایانه‌ای است که از مدت‌ها قبل بر سنت

فلسفی ما سایه افکنده‌اند و عدالت را با توجه به بیشترین موازنه خالص ارضای نیازها تعریف می‌کند. (بلوم، ۱۳۷۳: ۷۴۹-۷۴۸) به همین دلیل می‌توان گفت منظومه معرفتی غرب درباره عدالت در سده بیستم تداوم نگرش گذشته غرب بخصوص دوره سده هیجدهم است که یکی از مهمترین دلایل آن را باید در وجود شباهت ساختاری و معنایی بحران‌های مدرنیته در چند سده اخیر جستجو کرد.

ج) اختیارگرایی^۱ رابرت نوزیک^۲؛ یکی از متفکران بزرگ نئولیبرال با اهداف مختلفی از جمله تبیین اندیشه‌های نئولیبرالیسم و پاسخگویی به مشکلات جامعه و همینطور در واکنش به نظریه جان رالز به ارائه اندیشه‌هایی پرداخت که از یک سو به دفاع از آزادی و عدم دخالت دولت در امور خصوصی مردم و کاهش نقش دولت تاکید کرده باشد و از سویی دیگر به چگونگی تحقق عدالت در شرایط کنونی پرداخته باشد.

رابرت نوزیک به نقش دولت‌ها در تأمین عدالت توزیعی حمله می‌برد و به جای آن، نظریه خود را در خصوص عدالت استحقاقی^۳ عرضه می‌کند و نظریه عدالت خود را بر اساس سه اصل قرار داد: ۱- اصل عدالت در کسب؛ یعنی افراد از روی استحقاق به اشیاء و کالاها دست یابند. ۲- عدالت در انتقال؛ یعنی افراد به صورت داوطلبانه چیزها را به یکدیگر واگذار کنند. ۳- اصل اصلاح بی‌عدالتی؛ وقتی دو اصل اول نقض شود که این امر خود ممکن است مستلزم دخالت قابل ملاحظه‌ای از جانب حکومت در برخی موارد باشد. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۰۳-۱۰۲) نوزیک معتقد است که هر طرح توزیعی که از حد ایجاد صلح، نظم و امنیت مالکیت فراتر رود عادلانه نیست. (بلوم، ۱۳۷۳: ۹۲۵) اوج

^۱ - libertarianism

^۲ - Robert Nozick

^۳ - Entitlement theory of Justice

منطقی نظریه نوزیک در مورد وضعیت انسان همان نظریه شایستگی عدالت است. که بدینگونه به شرح آن می‌پردازد؛ از هرکس به اندازه‌ای که خود برای انجام دادن بر می‌گزیند، به هرکس به اندازه‌ای که خود او برای خود می‌سازد. (همان: ۹۲۸) نظریه استحقاقی نوزیک شامل ۳ اصل است: (۱) شخصی که مطابق اصل عدالت چیزی را بدست می‌آورد مستحق داشتن آن چیز باشد. (۲) اصل عدالت در انتقال، یعنی فردی که چیزی را بدست می‌آورد مستحق آن می‌باشد. (۳) تاکید بر اعمال مکرر اصول مختلف عدالت بخصوص در زمینه بحث‌های آزادی و برابری در رسیدن و رفتارهای یکسان در واقع اصولی که در ابتدا رالز بر آن تاکید کرد و همینطور خود نوزیک در اصل اول و دوم به آن اشاره کرده است. توجه کنید که درک و فهم نوزیکی از عدالت صرفا متضمن دفاع از نظام بازار آزاد و نظام سرمایه داری است یعنی نظام تجارت، قرارداد و در اختیار قرار گرفتن کالاها توسط افراد و شرکت‌ها بدون ممانعت از سوی دولت و در واقع مالکیت خصوصی وجود خواهد داشت. نوزیک فرض را بر این می‌گذارد که اصل عدالت در انتقال شامل قواعدی است که می‌گوید چه چیزهایی انتقالشان از طریق قرارداد و معامله مشروع است. در اینجا وی تا حدودی به اندیشه لاک نزدیک می‌شود. به طور کلی این متفکر سیاسی درصدد ایجاد رابطه مناسب بین فرد و اجتماع و عدالت و مالکیت می‌باشد. از سویی دیگر در بحث عدالت نقش دولت مورد توجه قرار می‌گیرد. وی در ابتدا به انتقاد از رالز می‌پردازد که نظریه رالز متضمن دخالت دولت می‌باشد و حتی دخالت به گونه‌ای است که آزادی‌های فردی را نقض می‌کند. گرچه نوزیک نیز در ارائه اندیشه‌های خود به نقش دولت اشاره می‌کند. (همپتن، ۱۳۸۰: ۲۵۱-۲۶۶) در واقع می‌توان گفت که اندیشه‌ها و سرمشق‌های فلسفی نوزیک در باب عدالت را باید در موضوعاتی از قبیل ناکامی‌های دولت رفاهی، تشدید بحران‌های اخلاقی غرب و ... مورد بررسی قرارداد. به عبارت دیگر

متفکرانی همچون نوزیک بحران‌های مدرنیته را در عملکرد آن در طول سده‌های گذشته می‌دانند و به همین دلیل خواستار بازگشت به مدرنیته اولیه هستند.

ه- مساوات طلبی^۱ (اندیشه‌های دوورکین)^۲؛ اندیشه‌های مساوات طلبی نسبتی خاص با اندیشه‌های عدالت طلبانه دوره کلاسیک یعنی اندیشه‌های افلاطون و ارسطو و همین طور اندیشه‌های سوسیالیستی دارد گرچه بیانگر اندیشه‌های سوسیالیستی نیستند. به هرحال یکی از دغدغه‌های بشری در طول تاریخ ایجاد برابری و تساوی میان انسان‌ها بوده است ولی همیشه این سوال مطرح بوده است که مساوات و برابری در چه چیزی است؟ در پاسخ به این سوال دو اندیشه مختلف شکل گرفته است: (۱) مساوات طلبی رفاهی- (۲) مساوات طلبی در امکانات.

مساوات طلبی رفاهی بیشتر در میان کسانی مطرح شده است که نگرش اجتماعی یا جامعه‌گرایانه دارند در نتیجه نقش دولت برجسته می‌شود اما در عین حال خواهان این هستند که رفاه بصورت فردی و نه بصورت اجتماعی مورد تاکید قرارگیرد. نکته مهم در این نگرش اینست که انسان‌ها درک روشنی از رفاه ندارند و یا اینکه آیا خوشبختی فرد با جامعه جداست؟ چیزی که دورکین از آن دفاع می‌کند نحوه‌ای از توزیع امکانات است که در عین اینکه منجر به این نمی‌شود که همگان همان مقدار از منابع و امکانات را دریافت کنند به هر صورت همگان را از سهم خویش راضی نگه می‌دارد و توان این را به شخص می‌دهد که خود با مسئولیت خود ببیند که با این مقدار سهمی که دریافت کرده است چگونه سلیقه و رفاهش را تامین می‌کند. در واقع این متفکر ایجاد ارتباط بین اختیارات و امکانات با مسولیت‌ها می‌پردازد گرچه تفسیرهای متفاوتی، ارزش‌گذاری‌های

¹ - equality

² - Ronald Dworkin

متفاوتی از از مسئله امکانات و مسئولیت افراد وجود دارد ولی نکته مهم اینست که همگان شانس به نوبه برابر با دیگران دارند به عبارت دیگر ساختارها و بنیادهای تحقق عدالت باید بطور برابر ایجاد شود. واژه‌ای که خود او برای این برابری بکار می‌برد حراج یا تمهیدی بازاری است. با این توضیح که معیار حقیقی برای تخصیص امکانات و منابع از جامعه به زندگی یک شخص با پرسیدن اینکه آن امکانات چقدر برای دیگران اهمیت دارد تثبیت می‌شود. این امر کاملاً مشخص می‌کند که بهای معین شده به این طریق در درکی که شخص از این دارد که چه چیزی به حق مال اوست و در داوری دیگران که چه نوع زندگی باید او داشته باشد تجلی می‌یابد و به این امر اعتبار عدالتی می‌بخشد. به هر حال انسان‌ها با توجه به امکاناتی که در جامعه دارند اختیار بهره برداری و استفاده دارند با توجه به این بهره برداری است که آن امکانات برای آنها ارزش پیدا می‌کند (همپتن، ۱۳۸۰: ۲۶۶-۲۷۷)

ی) نظریه خودجوشی^۱ (عدالت در اندیشه فون هایک)^۲؛ یکی از بزرگترین اندیشمندان معاصر جهان مدرن و همینطور نظریه نئولیبرالیسم فون هایک است. وی با توجه به اندیشه‌های مهم و تاثیرگذاری که برای چالش‌های کنونی مدرنیته ارائه کرده است اهمیت اساسی در فلسفه سیاسی معاصر پیدا کرده است. بطور کلی وی معتقد است که بعد اقتصادی و جنبه اقتصادی شامل تمامی مسائل می‌شود. به باور وی در هر زمانی که دولت با هدف عدالت طلبی و آزادی و بهبود زندگی انسانها وارد عرصه اجتماعی شده است نه تنها مشکلات بشری را حل نکرده است بلکه باعث افزایش مشکلات اجتماع شده است. فون هایک در صدد کاهش نقش دولت در مساوات اجتماعی است و معتقد است

^۱ - Catallaxy

^۲ - Friedrich August von hayak

نظم خوجوش بهتر از دخالت دولت می‌تواند باعث سعادت انسانها شود. هایک از سه امر منفی گرامی و بزرگ در تمدن اروپایی نام می‌برد؛ صلح، آزادی و عدالت، که دخالت دولت در اقتصاد تحت عنوان عدالت اجتماعی اصل آزادی را خدشه دار کرده است و تاکید بر عدالت توزیعی موجب گسترده اجبار دولتی شده و در نتیجه آزادی فردی در معرض خطر قرار گرفته است. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۴۵) از نظر هایک عدالت توزیعی سوسیالیسم بنا به دلایلی از جمله در نظر گرفتن وضعیت اجتماعی، نادیده گرفتن بازار، بی توجهی به ویژگی‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی، در تقابل قرار گرفتن با آزادی و ویژگی‌های فردی برای یک جامعه مفید و کارا نخواهد بود از سویی دیگر دولت نمی‌تواند نیازهای جامعه را بطور کامل برطرف نماید چرا که دولت بسیاری از مسائل انسانی را نادیده می‌گیرد و خود باعث بوجدآمدن مشکلات زیادی از جمله عدم تحقق عدالت واقعی در جامعه می‌شود. به همین دلیل وی مالکیت خصوصی را بهترین عنصر و شاخص برای عدالت می‌داند و تحقق عدالت را به نظم خوجوش واگذار می‌کند و هرگونه تجاوز به مالکیت را بی عدالتی تلقی می‌کند.

به نظر فردریش فون هایک، دخالت دولت در اقتصاد تحت عنوان تامین عدالت اجتماعی اصل آزادی را خدشه دار کرده است و تاکید بر عدالت توزیعی موجب گسترش دستگاه اجبار دولتی شده است و در نتیجه آزادی فردی در معرض خطر قرار گرفته. از این دیدگاه عدالت ارزشمند و درست عدالتی است که ویژگی‌های افراد مورد نظر را در نظر بگیرد حال آنکه امروزه عدالت اجتماعی به گونه دیگری عمل می‌کند (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۵۳-۱۴۳)

به نظر هایک فرایند بازار نه عادلانه و نه غیرعادلانه است، زیرا نتایج عمدی و پیش بینی

شده نیستند، بلکه متکی به مجموعه‌ای از شرایطاند که هیچکس آنها را در کلیتشان نمی‌شناسد. بنابراین تقاضای عدالت از فرآیند بازار به نظر تنها عمل انسان را می‌توان عادلانه یا ناعادلانه خواند. سخن گفتن از عدالت همواره به این معنی است که کسی یا کسانی می‌باید یا نمی‌باید عملی را انجام داده باشند و این باید و نباید به نوبه خود متضمن تصدیق وجود قواعدی است که شرایطی را معین می‌کنند که درون آنها نوع خاصی از عمل ممنوع یا لازم است. (بشیریه، ۱۳۷۵: ۱۹) هایک بر این اعتقاد است که "عدالت اجتماعی" تنها عدالتی است که بدان فکر کرده‌اند، با آن حاصل فاجعه بار بدین نتیجه‌گیری می‌رسند که هر نوع عدالت فاقد مضمون است. بدین لحاظ در آن کتاب نشان داده‌ام که قواعد رفتار عادلانه فردی برای حفظ اجتماع صلح آمیز انسان‌های آزاد به همان میزان ضروری است که تلاش برای برقرار کردن "عدالت اجتماعی" در تناقض با چنین جامعه‌ای است. عدالت تنها در خصوص رفتار انسانی معنی دارد؛ برای کسانی که در اقتصاد بازار به همدیگر کالا و خدمات عرضه می‌کنند، هیچ قاعده رفتاری قابل تصویریست که به چنان توزیعی بینجامد که عادلانه یا ناعادلانه خواندن آن موجه باشد. رقیق شدن ناگریز مضمون وظایف ما، آن چیزی بود که اشخاصی با حس قوی اخلاقی از آن بدشان می‌آید. اما این وظایف از نوعی است که برای بقای همبستگی آن گروه کوچک اهمیت حیاتی داشت، که با نظم، بازدهی تولید، و صلح در جامعه بزرگ متشکل از انسان‌های آزاد ناهم‌ساز است. تمامی این مطالبات است که تحت نام عدالت اجتماعی پیش شرط‌های اخلاقی در برابر دولت می‌گذارد که باید به ما چیزهایی بدهد که می‌تواند از آنانی که در بازی بازار از ما موفق‌تر بودند به قهر باز ستاند" (هایک، سایت گفتگو، gofte-goo.com) به نظر هایک عدالت اجتماعی نه تنها در مورد اعمال و رفتار افراد بلکه در مورد کلی وضعیت اجتماعی به کار برده می‌شود. توسل به اندیشه عدالت

اجتماعی اینک به صورت متداول‌ترین و موثرترین استدلال در مباحث سیاسی درآمده است. تقریباً همه تقاضاها برای اقدامات حکومتی در مباحث سیاسی درآمده است. به نظر هایدک مفهوم عدالت اجتماعی ناقض اصول قانون عادلانه و آزادی است، چرا که از یک سو جامعه در اندیشه عدالت اجتماعی بر زندگی مردم مسلط می‌شوند و از مقطع خودجوش خارج می‌شود و از طرف دیگر حکومت نمی‌تواند آگاهی لازم برای اصلاح و تصحیح فرایندهای بازاری را در اختیار داشته باشد که خود دخالت دولت مخل آزادی خواهد بود. (بشیریه، ۱۳۷۵: ۲۲-۲۳) تأثیر منفی جامعه عدالت اجتماعی بیش از هر چیز در این است که انسانها را از به انجام رساندن آنچه که شایستگی‌اش را دارند مانع می‌شود برای اینکه ثروتی که بایستی در سرمایه‌گذاری مجدد بکار رود از آنها ستانده می‌شود. عدالت اجتماعی همچنین حاوی اینست که ما یک قاعده بیهوده را به تمدنی اعمال می‌کنیم که بازده تولید آن بدلیل نابرابر بودن درآمدها بالا رفته است. (هایک، gofte-goo.com)

مکتب جامعه‌گرایان بر این اعتقاد است که برای برقراری عدالت نباید قلمروها بر یکدیگر تسلط پیدا کنند و باید بین قلمروها تفکیک قائل شد و تفسیر از عدالت در هر جامعه‌ای باید به گونه‌ای باشد که با دیگر ارزش‌های آن جامعه سازگاری و پیوستگی داشته باشد بنابراین معیار کلی جهانی برای عدالت وجود ندارد. به گفته مک اینتایر تفاوت‌ها در مفاهیم صرفاً تفاوت دیدگاه‌ها نیست بلکه اینست که هر کدام از دیدگاه‌ها و مکاتب بر نوع خاصی از تعقل بنا نهاده شده است. (حسینی، ۱۳۷۷: ۳۰-۲۷) به طور کلی با توجه به ناکارآمدی اندیشه‌ها و تئوری‌های گذشته و درگیر شدن جهان بخصوص جهان غرب با چالش‌های اساسی و ناتوانی لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های معاصر در پاسخگویی به مشکلات برخی از متفکران همانند جان رالز، رابرت نوزیک، والزر، هابرماس به طرح

اندیشه‌های آرمانی پرداختند و به گونه‌ای سعی کردند بین لیبرالیسم و سوسیالیسم و بین آزادی، برابری و همبستگی اجتماعی ترکیب مناسبی بوجود بیاورند. هابرماس و والزر تلاش کردند که تئوری مجرد و جهان شمولی در مورد یک جهان آرمانی تدوین کنند و موقعیت مثالی، ایده آلیستی، نمادین از کنش و تفکر انسان بیاورند که محور حرکت انسان به سوی عدالت و آزادی باشد.

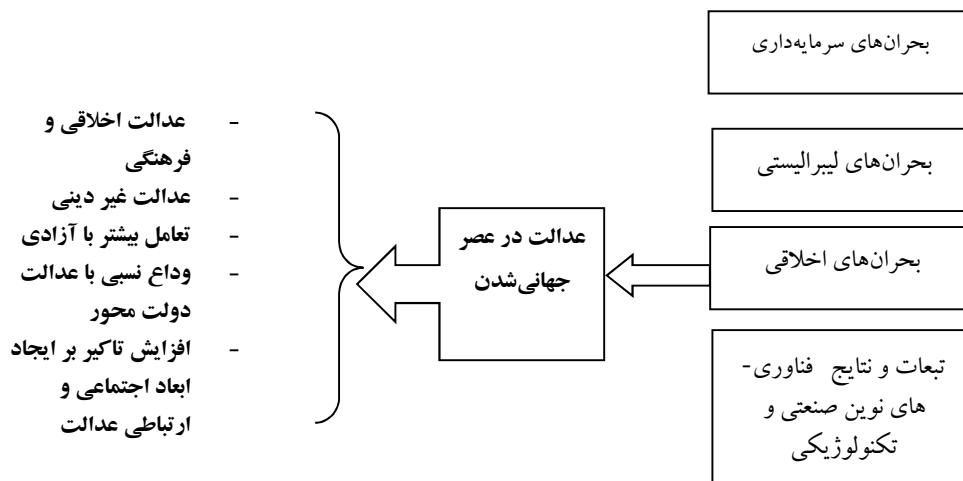
پست‌مدرن‌ها نیز معتقدند که عدالت و مفاهیمی از این قبیل صرفاً تصوراتی است که در جوامع مختلف به عنوان ابزار کسب قدرت اقتصادی و سیاسی یا سلاحی برای مبارزه با قدرت اختراع شده و بکار رفته است. از نظر پست‌مدرن‌ها عدالت در چارچوب گفتمان‌ها تعیین می‌یابد؛ یا به عبارتی دیگر عدالت و دیگر مفاهیم در رابطه با قدرت معنا می‌شوند. چنانکه فوکو می‌گوید "به نظر من خود مفهوم عدالت یکی از تصوراتی است که در جوامع مختلف به عنوان ابزار کسب قدرت اقتصادی و سیاسی با سلاحی برای مبارزه با قدرت، اختراع شده و بکار رفته است. (فولادوند، بی تا : ۴۹-۴۸) در قرن بیستم بیشتر لیبرال-های راست‌گرا مانند هایک، رابرت نوزیک و فریدمن برابری را مخل آزادی و غیر قابل جمع با آن می‌دانند و سخن گفتن از عدالت اجتماعی را در جامعه مرکب از افراد آزاد موجب پیدایش قدرتی برتر و سلب آزادی انسان‌ها می‌شمارند. از سوی دیگر، اغلب لیبرال‌های چپ‌گرا مانند لاسکی، آر اچ تاوونی و جان دیویی منکر وجود تعارض میان آزادی و برابری هستند. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۴۰)

در مجموع می‌توان گفت که با توجه با افزایش تحولات و چالش‌های در سده اخیر رویکردهای مختلفی از عدالت ارایه شد. گرچه بخشی از این رویکردها از گذشته نشأت گرفته‌اند، ولی باید گفت که عدالت در سده با توجه به تحولات در عرصه‌های اقتصادی،

اجتماعی، فرهنگی و... متمایز از سده‌های گذشته است، چنانکه در این سده نگرش‌هایی همچون اخلاق گرایی، توهم گرایی، گذار از دولت، ایده آل گرا، آزادی مابانه و... از سوی فلاسفه سیاسی ارایه شد.

نتیجه گیری:

مفهوم عدالت در گذر زمان، بخصوص در سده بیستم تحولات معنایی و کارکردی خاصی را پشت سر گذرانده است. آنچه که در ابتدا از اهمیت خاصی برخوردار است خاستگاهها و بسترهای اصلی عدالت در این سده و عصر حاضر است. تأثیر و تبعات این خاستگاهها را می‌توان این گونه بیان داشت:



در مجموع منظومه معرفتی غرب در قرن بیستم بیانگر این است که مفهوم عدالت از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های خاصی برخوردار بوده است. چنانکه در این زمینه می‌توان به گذار از

گفتمان مدرنیته به گفتمان پست مدرنیته درهایی از چارچوب و اصول بسته مدرنیته اشاره داشت و تحولی که در این زمینه از نگرش مثبت به عدالت به نگرش توهم آمیز و مفی به عدالت شکل گرفت. همچنین باید گفت که با صعود و سقوط مارکسیسم تحولات معنایی و کارکردی خاصی در عدالت به وجود آمد چنانکه می‌توان گفت فروپاشی مارکسیسم باعث افزایش شکل‌گیری نگرش بدبینانه به عدالت دولت محوری و در نتیجه شکل‌گیری عدالت اجتماعی و خودجوشی شد. نکته مهم این است که با توجه به اینکه مفهوم عدالت رابطه بسیار نزدیکی با تعریف و نگرش به سیاست و اهداف آن داشته است. در اواخر سده بیستم با توجه به تعریف حداقلی از سیاست (دولت) و توجه به سیاست از ابعاد اجتماعی و غیردولتی، عدالت نیز بعد اجتماعی، ارتباطی و حوزه عمومی بیشتری از گذشته یافته است و در واقع تحقق عدالت در جامعه در گرو کاهش مداخلات دولت در عرصه عمومی است. مؤلفه دیگر این است با توجه ارتباط الزام وار و محوری عدالت با ارزش‌های اخلاقی دارد در عصر کنونی عدالت ابعاد اخلاقی و ارزشی بیشتری دارد در واقع می‌توان گفت که یکی از دلایل اساسی توجه به عدالت، بحران‌های اخلاقی و هویتی در غرب است. البته باید گفت که مفهوم عدالت در سده بیستم و در عصر حاضر بگونه‌ای تداوم مفهوم گذشته عدالت در فلسفه سیاسی است چنانکه رویکردهای منفی، مثبت و... در گذشته نیز مطرح شده‌اند. دو رویکرد محوری که نسبت به عدالت در همه دوره‌ها وجود داشته است عبارتند از؛ ۱) رویکرد منفی؛ با این توضیح که اولین رویکرد غالب در فلسفه سیاسی غرب و همینطور برخی از پست مدرن‌های فعلی همچون فوکو نگرشی منفی نسبت به عدالت داشتند. چرا که معتقد بودند مفاهیم مطلق اخلاقی وجود ندارد (نسبیت اخلاقی) اخلاق هم ساخته و هم پرداخته قدرت است. قدرت عدالت را آنچنان که به نفعش باشد تعریف کردند.

۲) رویکرد مثبت: این رویکرد در بین اکثر اندیشمندان بشری در طول تاریخ وجود داشته است ولی هر کدام از مکاتب فکری و اندیشمندی خاصی را نسبت به عدالت ارائه کرده است که برخی از این نگرش‌ها عبارتند از: الف- ماهیت‌گرا (اخلاقی): با این توضیح که به عنوان یک ارزش مطلق تلقی می‌شود که در ذات بشری وجود دارد و تمامی تلاش‌ها باید در راستای تحقق این ارزش باشد. ب- رویکرد نتیجه‌گرا: با این توضیح که یکی از مسئولیت‌ها و کارکردهای دولت و در واقع مهمترین کار ویژه دولت تحقق عدالت می‌باشد. ج- رویکرد سیستمی: با این توضیح که دولت وظیفه اساسی تحقق عدالت را بر عهده دارد چنانکه هگل به این مسئله اشاره می‌کند در واقع ماهیت دولت کارکردهای آن و برنامه و سیاست‌های آن بیانگر عدالت می‌باشد. د: جامعه محور: با این توضیح که برخی از متفکران فضائل اخلاقی را با توجه به نگرش‌های اکثریت جامعه مورد تاکید قرار می‌دهند در واقع هر آنچه را که عرف یک جامعه یا اکثریت بگویند چنانکه متفکرانی همچون راسل و هیوم گفته اند: عدالت چیزی است که وجدان عمومی یا اکثریت قاطع مردم آن را عدالت بدانند.

منابع فارسی:

- اشتراوس، لئو (۱۳۷۳)، *فلسفه سیاسی چیست؟*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: علمی و فرهنگی
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، *دولت عقل*، تهران: علوم نوین
- بلوم، ویلیام تی (۱۳۷۳)، *نظریه‌های نظام سیاسی*، ترجمه احمد تدین، تهران: آران
- حسینی، بهشتی علیرضا (۱۳۷۷)، *پسا تجددگرایی و جامعه امروز ایران*، تهران: نشر فرهنگ اسلامی
- (۱۳۸۷)، *مبانی معرفت‌شناختی نظریه عدالت اجتماعی*، تهران: موسسه توسعه دانش و پژوهش ایران
- عنایت، حمید (۱۳۷۵)، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، تهران: زمستان
- فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۶)، *خرد در سیاست*، تهران: طرح نو
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱)، *بازخوانی هابرماس*، تهران: چشمه
- همپتن، جین (۱۳۸۰)، *فلسفه سیاسی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو

مقالات

- بشیریه، حسین، مرداد و شهریور (۱۳۷۴)، *تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم؛ اندیشه‌های لیبرال دموکراتیک*، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۹۵ و ۹۶
-، فروردین و اردیبهشت (۱۳۷۵)، *اندیشه‌های فردریش هایک*، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۱۰۳-۱۰۴
-، مهر و آبان (۱۳۷۵)، *فلسفه سیاسی جان رالز*، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۱۰-۱۰۹
- حقیقت، سیدصادق، بهار و تابستان (۱۳۷۶)، *اصول عدالت سیاسی*، نقد و نظر، شماره دوم و سوم
- دستمالچی، پرویز، مهر (۱۳۸۳)، *سیاست و عدالت*، شماره ۴

- غنی نژاد، موسی، بهار و تابستان (۱۳۷۶)، اقتراح دین و عدالت، نقد و نظر، شماره دوم و سوم
- کیخا، نجمه، تابستان (۱۳۷۶)، مفهوم و ساز و کارهای تحقق عدالت اجتماعی، فصلنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۲۶
- گفتگو درباره عدالت، پاییز (۱۳۷۲)، نامه فرهنگ، شماره دوم و سوم، شماره ۱۰ و ۱۱
- میرسندسی، سید محمد، تیر (۱۳۸۲)، مفهوم سازی عدالت، فصلنامه مصباح، شماره ۴۶

خبرگزاری

- مولی، آکین، زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب، ترجمه نوریزاده، قابل دریافت در: www.falsafeh.com
- هایک، فون هایک، سخنرانی در دانشگاه سیدنی ۶ اکتبر ۱۹۷۶؛ منتشر شده در تحقیقات جدید در فلسفه، سیاست، اقتصاد و تاریخ ایده‌ها، ۱۹۷۸، ترجمه: فیروز قرشی، قابل دریافت در: www.gofte-goo.com

منابع انگلیسی:

- Esarini, Paola. (May. 2010). "Transitional Justice." The SAGE Handbook of Comparative Politics. 2009. SAGE Publications. reference.com www.sage
- David Ingram.(2008). Rawls and Habermas on International Justice /Loyola University of Chicago class.cuseastbay.edu.
- Russell Kirk (March 1993). The Meaning of Justice . The Heritage Foundation.com